

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

نویسنده: رومان سرگئی اویچ اوسین

برگردان از: ا. م. شیری

۱۹ می ۲۰۱۲

## نظریه ستالینی مبارزه طبقاتی

## در جامعه سوسیالیستی و اهمیت تاریخی آن

### مقدمه مترجم

امروز هر انسان بی غرضی می پذیرد که ادامه موجودیت نظام سرمایه داری حیات تمام بشریت را تهدید می کند و تداوم موجودیت این نظام ضدانسانی در واقعیت امر، یک توهین آشکار به شعور و آگاهی بشر و تمسخر گستاخانه شرافت و عزت انسانی او به حساب می آید. در چنین وضعیتی که بشریت جهان در زیر سلطه نظام سرمایه داری یکی از بحرانی ترین و خطرناکترین دوره های حیات خود را تجربه می کند، کفگیر سیاستگزاران و نظریه پردازان این نظام غیرانسانی به ته دیگ خورده و با در پیش گرفتن متد و روشهای شیدایی و ریاکاری سعی می کنند به تفرقه و تشتت موجود در افکار عمومی هر چه شدیدتر دامن بزنند و در ورای، آن تقسیم جامعه انسانی به طبقات دارای منافع آشتی ناپذیر و مبارزه بین آنها را انکار نموده و در سایه آن، عمر این نظام فرتوت را طولانی تر سازند. طرح ایده «چپ نو، مدرن، دموکرات»، مسائلی مانند دموکراسی و حقوق بشر، تقسیم دولتهای سرمایه داری به دولتهای دموکرات و دیکتاتور و امثال اینها، چیزی نیست جز تلاش برای انکار وجود طبقات اجتماعی و نفی تضاد منافع آنها.

با این وصف، امروز وظیفه نیروهای همسو با تکامل تاریخی هر جامعه است که برای مقابله با حقه بازیهای سیاستگزاران و مبلغان سرمایه داری، به مبارزه تنوریک روی آورده و تمام هم و غم خود را در جهت توضیح و شناساندن طبقات اجتماعی، تعیین جایگاه هر یک از آنها در نظام اجتماعی تولید و سهم هر طبقه از آن معطوف سازند. چرا که بدون این، هر صحبتی از دموکراسی و

دیکتاتوری، از حقوق بشر و غیره، نمی تواند چیزی جز بازی با کلمات باشد. به خصوص این که تجربه تاریخی انکار مبارزه طبقاتی و طرح مسائل از دیدگاه عموم خلقی در نیمه دوم قرن گذشته در اتحاد شوروی آسیبهای جبران ناپذیری به خلقهای این کشور پاک شده از نقشه سیاسی جهان و به تبع آن، به تمام بشریت وارد آورد. تاریخ این دوره اتحاد شوروی گواه آن است که در پی تسلط رویونیستها و فرصت طلبان خانن به رهبری خروشچوف بر حزب کمونیست اتحاد شوروی و طرح نظریه دولت عموم خلقی در این کشور، در واقع فرمان قتل دولت شوراهای و نهایتاً، احیای سرمایه داری در اجزاء تجزیه شده آن صادر گردید.

در دوره حاضر، شکی نیست که تمام زمینه های عینی نابودی نظام سرمایه داری آماده است ولی، فراهم نبودن زمینه های ذهنی آن، یعنی فقدان احزاب و سازمانهای قدرتمند کمونیستی و کارگری که بتواند مبارزه توده های کار و زحمت را برای کسب قدرت سیاسی رهبری نمایند، موجب گردیده که این نظام غیر انسانی علی رغم گرفتاری در بحران همه جانبه، هنوز هم به حیات خود ادامه دهد. ولذا، به منظور نجات بشریت از چنگال اهریمنی آن و تأمین آینده مطمئن بشر، باید زمینه های ذهنی آن را نیز مهیا ساخت و این ممکن نیست مگر با تشدید مبارزه ایدئولوژیک بیرحمانه با تمام افکار و اندیشه های بورژوازی، با احزاب و سازمانهای مدافع نظام سرمایه داری، از جمله با احزاب سوسیالیست و سوسیال-دموکرات، این گرگان در لباس میش که همواره نقش سوپاپ اطمینان را برای نظام سرمایه داری بازی کرده اند و همچنان به ایفای نقش خود ادامه می دهند.

مقاله حاضر، به همین منظور ترجمه و به رهروان راه تکامل تاریخ تقدیم می گردد.

## نظریه ستالینی مبارزه طبقاتی

### در جامعه سوسیالیستی و اهمیت تاریخی آن

هدف اصلی نوشتار حاضر تشریح و تحلیل نظریه ستالینی مبارزه طبقاتی و اهمیت تاریخی آن است. چرا این موضوع را برگزیدیم؟ عوامل زیر در انتخاب موضوع دخیل بودند:

اولاً- به این سبب که علوم اجتماعی معاصر سعی می کند ی. و. ستالین را صرفاً به عنوان یک سیاستمدار معرفی کند و در عین حال، ارنیه تئوریک ستالین در گنجینه مارکسیسم کمتر مطرح شده و عملاً مورد تحقیق و بررسی قرار نگرفته است.

ثانیاً- تلاش برای درک مفهوم سیاست رهبری اتحاد شوروی در فاصله سالهای ۱۹۲۰-۱۹۵۰. بدون تحلیل و بررسی نظریه غالب آن دوره، این تلاش ثمر نخواهد داد.

ثالثاً- تلاش برای اثبات این که "ستالینیسم" فقط شامل «اردوگاههای کار اجباری»، «کمیتته های سه جانبه» و امثالهم نیست و واقعیت ایدئولوژیک- سیاسی ارنیه ستالین نیز در این موارد خلاصه نمی شود. مرحله ستالینی تکامل مارکسیسم عبارت بود از طرح مسائل جدید، پیش از همه، در عرصه تئوری سوسیالیسم که ستالین به گنجینه مارکسیسم- لنینیسم افزود. لازم به گفتن است، همه آنچه که ستالین در نطقهای خود بیان داشت و در آثار نظری خود

توضیح داد، در عمل به اثبات رسیدند. بنا بر این، همه گفته های فوق، توجه ما را به سوی توسعه و تکامل دوره ستالینی مارکسیسم-لنینیسم جلب می کند. با این وجود، توضیح همه گنجینه تئوریک جامع و متنوع ستالین در چهارچوب مقاله حاضر امکان پذیر نیست. در چهارچوب این مقاله، ما فقط برای تشریح یکی از بخشهای این اثر، به عبارت دقیق تر، سعی می کنیم تئوری مبارزه طبقاتی را توضیح بدهیم. با توجه به این که مبارزه طبقاتی، مسأله گرهی گنجینه تئوریک مارکسیسم-لنینیسم است، بدین سبب ستالین در رابطه با این موضوع، سهم عظیمی در غنا بخشیدن به گنجینه مارکسیسم دارد. مبارزه طبقاتی یک مبارزه پیش پا افتاده خیابانی، جنگ داخلی و یا کودتا نیست. مبارزه طبقاتی، یعنی پروسه عینی تصادم تضادهای آشتی ناپذیر طبقات اجتماعی، که در اشکال مختلف صورت می گیرد. در اینجا ما مبارزه طبقاتی را به مثابه یک پدیده مورد بررسی قرار خواهیم داد، بلکه، مستقیماً به تحلیل نظریه ستالینی مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی خواهیم پرداخت.

نظریه ستالینی مبارزه طبقاتی به ترتیب توالی تاریخی اول، به تئوری مبارزه طبقاتی در دوره گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم و سپس، به نظریه مبارزه طبقاتی در دوره تحکیم نظام سوسیالیستی تقسیم می شود.

### مبارزه طبقاتی در دوره گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم

مسائل مرتبط با مبارزه طبقاتی در دوره گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم موضوع شدیداً مورد بحث سالهای ۱۹۲۰-۱۹۳۰ بود. بوخارین بر این نظر بود که: «شبهه اصلی سازمانهای تعاونی دهقانی ما از هسته های تعاونی غیر کولاکی تشکیل خواهد یافت، و نوع "زحمتکش"..... لانه تعاونی کولاکی هم... در این سیستم رشد خواهد کرد». نیکولای بوخارین تصور می کرد که چون «کولاکها و سازمانهای کولاکی در همه حال جایی برای رفتن ندارند»، بدین جهت هم آنها به خودی خود به اساس مناسبات نظام سوسیالیستی «رشد خواهند کرد». از این دیدگاه هم به طور طبیعی این فرضیه که مبارزه طبقاتی متناسب با میزان پیشروی به سوی سوسیالیسم و متناسب با آهنگ حرکت به سوی سوسیالیسم فروکش خواهد کرد، شکل گرفت. به عقیده ما، این فرضیه به طور کلی صحیح نیست، زیرا او مبارزه طبقاتی را در مفهوم تنگ کشور ما درک می کرد و وجود حلقه سرمایه داری در اطراف کشور را که هر لحظه برای کمک (حتی کمک نظامی) به دشمن طبقاتی داخلی دولت شوروی آماده بود، در نظر نمی گرفت. علاوه بر آن، بوخارین نمی توانست بفهمد که حتی بخش کوچکی از استثمارگران زنده، تحت شرایط معینی و با پشتیبانی سرمایه بین المللی، می تواند خطر مهلکی برای دولت جوان سوسیالیستی باشد. در مقابل این تفکر، ستالین نظریه دیگری را مطرح ساخت. در گزارش مربوط به «نتایج کار کنفرانس چهاردهم حزب کمونیست روسیه (بلشویک)» ستالین این مسأله را مورد تأکید قرار داد که «کشور ما با دو دسته تضاد: یکی، تضاد داخلی، تضاد موجود بین پرولتاریا و دهقانان و دیگری، تضاد خارجی، تضاد موجود بین کشور ما، به عنوان کشور سوسیالیستی و همه کشورهای دیگر سرمایه داری مواجه است». او از تجزیه و تحلیل این تضادها به این نتیجه رسید که «لغو طبقات نه از طریق خاموش کردن آتش مبارزه طبقاتی، بلکه از راه تشدید آن امکان پذیر است». با این استنتاج، به نظر ما، ستالین نبوغ تئوریک خود را نشان داد. زیرا، این واقعیت به راحتی قابل درک است که حاکمیت شوروی زخمهای ناشی از جنگ داخلی را (با گذشت مدت کمی بیش از ۱۰ سال که به لحاظ معیارهای تاریخ مدت بسیار کوتاهی است) در حلقه محاصره خصمانه و تکیه گاه داخلی این حلقه محاصره (زمینداران بزرگ)، که دشمنان طبقاتی با تمام توان سعی می کردند آن را تضعیف نموده و نظم کهنه را از نو برپا سازند، بهبود بخشید. نادیده گرفتن این واقعیت غیرممکن است. بنا بر این، امروز زمانی که از «خونخواری» رژیم ستالین سخن می گویند،

ماهیت طبقاتی این «خونخواری» را فراموش می‌کنند و نمی‌خواهند بپذیرند که طور دیگری ممکن نبود و اگر به راه دیگری می‌رفتند، در آن صورت، سرمایه‌داری می‌توانست باز گردد و به تبع آن، ضعف عمومی بر کشور مستولی شود و ما به هیچ وجه نمی‌توانستیم از جنگ کبیر میهنی پیروز بیرون آئیم. با این وضع، آیا در شرایطی که دشمن طبقاتی شالوده‌نظام دولتی را تهدید می‌کند، مقاومت در برابر نابود کردن خصم طبقاتی ارزش دارد؟ الزاماً باید اذعان کرد که هر حاکمیتی و هر دولتی، چیزی جز دیکتاتوری طبقه حاکم نیست و هر طبقه‌ای دشمن طبقاتی خود را با کمک دولت طبقاتی و قوانین طبقاتی خود، اگر ضرورت ایجاد کند، حتی با روشهای غیرقانونی از سر راه خویش برمی‌دارد. این، قانونمندی تاریخ است. طبقه کارگر، طبقه حاکم اتحاد شوروی در دوره رهبری ستالین یک استثناء از قانونمندی تاریخ نبود و با اجرای سیاست طبقاتی خود مثل هر طبقه و هر دولت طبقاتی دیگر، دشمنان طبقاتی خود را به طرز شایسته‌ای از سر راه خویش برداشت.

### مبارزه طبقاتی در دوره پیروزیهای سوسیالیستی

در گزارش به کنگره هشتم (فوق العاده) عموم کشوری شوراهای منعقد در ۲۵ نوامبر سال ۱۹۳۶، ستالین اعلام کرد که «استثمار انسان به وسیله انسان برافزاده، لغو شده و نظام سوسیالیستی به مثابه بنیان استوار جامعه شوروی ما تحکیم یافته است». او در ادامه می‌افزاید: «در نتیجه این تغییرات و تحولات... ما در حال حاضر دارای اقتصاد نوین، اقتصاد سوسیالیستی هستیم». برقراری سوسیالیسم در اتحاد شوروی در آن دوره زمانی موجب بروز مباحثاتی بسیاری گردید که هنوز هم ادامه دارد. از جمله، تروتسکی تصور می‌کرد که در اتحاد شوروی سوسیالیسم ساخته نشده، بلکه، دیکتاتوری بورکراتیک برقرار گردیده است. به باور ما، سوسیالیسم در کشور ما ساخته شد، اما این سوسیالیسم همانطور که ف. ن. کلتسواگ تأکید می‌کند، از نوع سوسیالیسم قبل از موعد بود که تفاوت آن «با سوسیالیسم پیشرفته... به اندازه تفاوت سرمایه‌داری آغاز قرن هفدهم با سرمایه‌داری معاصر» بود. اگر چنانچه خرابی‌ها و تلفات انسانی ناشی از جنگ کبیر میهنی و به دنبال آن، تسلط رویزیونیسم بر حزب کمونیست شوروی آهنگ رشد سوسیالیستی کشورمان را کند و سپس متوقف نمی‌کرد، یقیناً، در مدت شاید کمتر از یک دهه، سوسیالیسم ما می‌توانست به سوسیالیسم پیشرفته فرا رود. «ولیک»، همانطور دیدیم «در اگر نتوان نشست». آمار و ارقام مشخص ثابت می‌کنند که سوسیالیسم در کشور ما اساساً تا پایان سالهای دهه ۱۹۳۰ ساخته شد. همانطور که پروفیسور ف. ن. کلتسواگ تأکید می‌کند، تا اوایل دهه ۱۹۴۰ بخش اجتماعی به بخش مسلط در همه عرصه‌های اقتصادی تبدیل گردید. سهم این بخش در مراکز اصلی تولیدی به ۹۹ درصد، از درآمد ملی به ۹۹ درصد، در تولید صنعتی به ۹۹ و ۸ دهم درصد رسید. علی‌رغم این پیروزیها، ستالین با درک پیچیدگی اوضاع، اینها را پیروزی نهائی نخواند. به منظور تحلیل و بررسی علمی اوضاع، او مفهوم «پیروزی سوسیالیسم» و «پیروزی نهائی سوسیالیسم» را تعریف کرد.

ستالین گفت: «پیروزی سوسیالیسم» در کشور ما به چه معناست؟ این، یعنی برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و ساخت سوسیالیسم، و با عبور از عناصر سرمایه‌داری در اقتصاد به اتکاء نیروی داخلی انقلاب ما. پیروزی نهائی سوسیالیسم در کشور ما یعنی چه؟ این، به معنای ایجاد تضمین کامل در مقابل تجاوز خارجی و تلاشها برای بازسازی سرمایه‌داری بر پایه پیروزی انقلاب سوسیالیستی، حداقل در چند کشور است. از این گفته چنین نتیجه حاصل می‌شود که در جریان ساختن سوسیالیسم نباید به حلقه محاصره سرمایه‌داری که عناصر سرمایه‌داری را در کشورهای سوسیالیستی خواهد کاشت و مبارزه طبقاتی با سوسیالیسم را تشدید خواهد کرد، بی‌توجهی نشان داد.

به منظور نشان دادن واکنش مناسب در مقابل همه اینها، وجود سه عنصر مرتبط با هم، به عبارت روشن تر، اول، دولت سوسیالیستی قدرتمند دیکتاتوری پرولتاریا، دوم، تئوری پیشرفته و سوم، خط سیاسی صحیح و اصولی ضرورت دارد. در این صورت و فقط در این حالت، دولت پرولتری می تواند در محاصره دشمن دوام بیاورد و همه بشریت را با خود همراه سازد.

و این چنین بود نظریه ستالینی انقلاب جهانی که عملاً بیش از «تئوری» تروتسکیست های متلون به توسعه انقلاب جهانی تکان داد. بر مبنای توضیحات فوق، ستالین به این سوال، که اگر سوسیالیسم پیروز شد، مبارزه طبقاتی فروکش می کند یا شدت می یابد، پاسخ مناسب داد. او گفت: «هر چه بیشتر پیشروی کنیم، هر چه به موفقیت های بیشتری نائل شویم، بقایای طبقات استثمارگر نیز همانقدر بیشتر عصبانی خواهند شد، آنها همانقدر بیشتر به اشکال شدید مبارزه متوسل خواهند شد، همانقدر بیشتر به دولت شوروی حمله خواهند کرد و آنها به ابزارهای سخت تر مبارزه دست خواهند برد». این تئوری ستالینی مبارزه طبقاتی از درک عمیق زندگی اجتماعی سرچشمه می گیرد. مبارزه طبقاتی از نظر ستالین، فقط به معنی مصایب و معضلات اجتماعی داخل کشور، مثل انقلابها، جنگ های داخلی، کودتاها و غیره نبود. او مبارزه طبقاتی را به عنوان پدیده ژئوپلیتیک زندگی اجتماعی تعریف می کرد.

ستالین جنبه های بین المللی مبارزه طبقاتی را اینطور توصیف می کرد: «این اشتباه خواهد بود هر گاه تصور شود که عرصه مبارزه طبقاتی به محدوده اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی محدود خواهد بود. اگر یک طرف مبارزه طبقاتی در چهارچوب اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی عمل می کند، طرف دیگر آن تا داخل دولت های بورژوائی که ما را در حلقه محاصره خود دارند، گسترش می یابد و بقایای طبقات استثمارگر بر این واقعیت آگاه هستند. دقیقاً به همین سبب هم، آنها می دانند، باید به حملات خطرناک خود ادامه دهند». به عقیده ما، این طرز تلقی از اهمیت متدولوژیک فوق العاده مهمی برخوردار است. دولت شوروی با حرکت از مبنای این ملاحظات نظری، می توانست وضع ژئوپلیتیک را تشخیص داده و تصمیمات درست اتخاذ نماید. به عکس، در نتیجه بی توجهی رهبری اتحاد شوروی به این نظریه، موجبات احیای عناصر سرمایه داری (مثل، سوداگران) و زایش مجدد نظم سرمایه داری فراهم گردید. تأملات ستالینی دایر بر تشدید مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی از درک این واقعیت که منافع طبقاتی، و، به تبع آن، از تضاد آنها در مبنای هر سیاستی، خواه سیاست داخلی، خواه سیاست بین المللی ناشی می شود و سرچشمه می گیرد. سراسر تاریخ اتحاد شوروی در نیمه دوم قرن بیستم صحت تئوری مبارزه طبقاتی ستالینی را ثابت می کند. واقعیت تحمیل «مسابقه تسلیحاتی» و «جنگ سرد» از سوی دنیای سرمایه داری به اتحاد شوروی بر همگان روشن است. برنامه های سازمان های جاسوسی امریکا و انگلیس علیه اتحاد شوروی بر کسی پوشیده نیست. به منظور ارائه تصویر روشن تر، نفرت آگیزترین سند شورای امنیت ملی امریکا تحت عنوان «هدف ایالات متحده امریکا در رابط با روسیه» به شماره ۱/۲۵، مؤرخ ۱۸/۸/۱۹۴۸ را مثال می آوریم. در این سند به وضوح گفته می شود، که هدف اصلی ایالات متحده امریکا در رابطه با روسیه عبارت است از:

«الف- کاهش قدرت و اعتبار مسکو تا حد اقل ممکن؛

ب- ایجاد تغییرات بنیادی در تئوری و عمل سیاست خارجی که دولت حاکم روسیه از آنها پیروی می کند».

ما سعی می کنیم این نظریه خود را به روسیه بقبولانیم که: «سرنوشتی حاکمیت شوروی هدف ماست. با تکیه بر این نقطه نظر، می توان گفت، که نیل به این هدف بدون جنگ غیرممکن است، و، به تبع آن، ما اذعان داریم که:

هدف نهائی ما در رابطه با اتحاد شوروی، جنگ و به زیر کشیدن آن با قوه قهریه است. ما در این جهت که این اتفاق در داخل اتحاد شوروی روی بدهد، کار می کنیم».

از این دستور العمل معلوم است که دنیای سرمایه در اطراف اتحاد شوروی هم آرام نگرفت. این هم عجیب نیست که اتحاد شوروی چراغ راهنمای بشریت ترقیخواه بود. این اتحاد شوروی بود که باعث تشدید مبارزه طبقاتی تحت ستم برای کسب استقلال ملی خود گردید. این اتحاد شوروی بود که موجب تشدید مبارزه طبقاتی پرولتاریای کشورهای سرمایه داری برای دفاع از حقوق خود گردید و در نتیجه آن بود که کشورهای بورژوائی غرب به گذشت هائی تن در دادند. این اتحاد شوروی در رأس اردوگاه سوسیالیستی بود که با کمکهای مادی- تکنولوژیک و نظامی خود، از همه طبقات استثمارشونده و خلقهای زیر ستم جهان فعالانه پشتیبانی می کرد. همه آنها توانستند موی دماغ دنیای سرمایه داری بشوند. چرا که همه آنها در تضاد اصولی با منافع حیاتی آن قرار داشت. و به همین سبب هم آنها با پشتیبانی از عناصر سرمایه داری در داخل اتحاد شوروی، بالاخره سرمایه داری را در کشور ما احیا کردند.

پیامد تئوری ستالینی تشدید مبارزه طبقاتی، پیدایش فرضیه زوال دولت از طریق تقویت آن بود. این فرضیه، در گزارش معروف به پلنوم مشترک کمیته مرکزی و کمیسیون مرکزی نظارت حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) در باره «نتایج برنامه پنج ساله اول» بازتاب یافت و توسعه بعدی خود را در کنگره هیجدهم حزب متحقق ساخت. ستالین در این کنگره به صراحت اعلام کرد که در صورت ادامه موجودیت دنیای سرمایه داری، دولت در اتحاد شوروی حتی در دوره کمونیسم هم وجود خواهد داشت و دولت این دوره باید کما فی السابق، دولت دیکتاتوری پرولتاریا باشد. این فرضیه، به عقیده ما، از اصولیت تئوریک عمیق ی. و. ستالین که می توانست هدف، ابزارها و مکانیسمهای حمایت از تحقق آن را روشن سازد، گواهی می دهد. سؤال این است که در جامعه فاقد دولت و در محاصره کشورهای سرمایه داری، چگونه می توان جامعه کمونیستی ساخت؟ واضح است، که به هیچ وجه ممکن نیست. رهبری بعد از ستالین کشور و نمایندگان علوم اجتماعی ماهیت مترقی نظریه ستالینی مبارزه طبقاتی را درک نکردند و یا به عبارت دیگر، نخواستند درک کنند. پس از مرگ ستالین، تئوری مبارزه طبقاتی با شدت و بیعدالتی تمام مورد انتقاد قرار گرفت. نیکیتا خروشچوف در گزارش خود «درباره کیش شخصیت و پیامدهای آن» گفت: فرضیه تشدید مبارزه طبقاتی «به مبنای تئوریک سیاست سرکوب جمعی تبدیل شده بود». این درک خروشچوفی از تئوری ستالینی مبارزه طبقاتی، ارثیه تئوریک ستالین را «اعدام کرد». این ارزیابی در مشهورترین کتب درسی حزبی، مثل «تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی»، «مبانی فلسفه مارکسیستی» و برخی دیگر به ثبت رسید. در کتاب درسی تألیف و گ. آفاناسیف تأکید می شود، که «نظریه تشدید مبارزه طبقاتی متناسب با درجه رشد نیروهای سوسیالیستی، بزرگترین اشتباه بود... این نظریه زمانی که در اتحاد شوروی طبقات استثمارگر سرکوب و سوسیالیسم ساخته شده بود، تدوین گردید و تخلف آشکار از معیارهای لنینی زندگی حزبی و دولتی را توجیه کرد». در کتاب مشهور «تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی» گفته می شود: «تئوری تشدید هر چه بیشتر مبارزه طبقاتی در کشور به تناسب تحکیم موقعیت سوسیالیسم را که ستالین پس از پیروزی سوسیالیسم در اتحاد شوروی در پلنوم فبروری- مارچ کمیته مرکزی مطرح ساخت، اشتباه بود. در واقعیت امر... فرضیه اجتناب ناپذیری تشدید مبارزه طبقاتی... پس از پیروزی سوسیالیسم... اشتباه از آب درآمد».

لازم به گفتن است که چنین خودتسکینی خاص دوره «رکود» هم یکی از علل داخلی شکست سوسیالیسم در اتحاد شوروی بود. در سالهای نوسازی چنین ارزیابی از تئوری ستالینی مبارزه طبقاتی در اشکال به شدت خشن

تری تکرار گردید. به عنوان مثال، تحلیلگران، از جمله، و. استپین، آ. حسین اوف، و. مژویف، و. تالستخ در اثری تحت عنوان «عموم بشری و طبقاتی»، تئوری مبارزه طبقاتی ستالین را به ترتیب آتی مورد نقد قرار دادند: «همین که علائم خطر تغییر این سیستم (منظور، ستالینی) ظاهر شدند، پس از آن، فوراً مکانیسم دفاع به کار افتاد و در عین تکیه بر تشدید مبارزه طبقاتی، هر سیستم انتقادی را به عنوان حمله به سوسیالیسم تعریف کرد». ای. سمیونوف در اثری تحت عنوان «تزلزل طبقاتی یا همیاری متقابل طبقات» می نویسد: «نظریه ستالینی مبارزه طبقاتی کاریکاتوری از مارکسیسم بود». متأسفانه، این کلیشه هنوز هم تکرار می شود. مثلاً، ب. کاکارلینسکی نوشته است: «ساختارهای نظری از زمان ستالین در خدمت عمل نبودند، بلکه، خدمتگزار آن بودند». تجزیه و تحلیل استدلالات ضدستالینی همه سالها، به روشنی نشان می دهند، که آنها بر این فرضیه مبتنی هستند، که نظریه ستالینی مبارزه طبقاتی در خدمت ایجاد ابزارهای سیاسی سرکوب جمعی بوده است.

بنابراین، توقف روی این مسأله لازم به نظر می رسد. در اینجا، تأکید بر چند نکته ضروری به نظر می رسد:

**اول-** به رغم هر گونه نقض قانون، سوءاستفاده و خودسری که در آن سالها در کشور غیرمنتظره نبود، اقدامات مترقیانه آن سالها، پروسه های منفی را تحت سایه قرار می دادند. نباید فراموش کرد که در این دوره، کشور در محاصره خصمانه قرار داشت، و کمترین تأخیر می توانست به شکست کامل منجر شود. بیجا نبود که بعدها مولوتف گفت: «در هر حال، لازم بود برای ۱۵۰ میلیون نفر جمعیت کشور، که بیش از نیمی از آنها بیسواد بودند و در محاصره کامل دشمن قرار داشتند، باید سوسیالیسم ساخته می شد، و چنین کشوری هم باید به یک ترتیبی به راه بزرگ کشانده می شد... و البته، پیشروی در این راه، بدون اتخاذ تدابیر سختگیرانه علیه دشمنان سرسخت، ممکن نبود. اما، غیردشمنانی هم آسیب دیدند». این واقعیت را نمی توان نادیده گرفت، که علاوه بر سختگیرها و سوءاستفاده ها، پیشرفتهای عظیمی هم بودند. همانطور که تاریخ گواهی می دهد، در پایان سالهای ۱۹۲۰ و آغاز سالهای ۱۹۳۰، ما ۵۰-۱۰۰ سال از کشورهای توسعه یافته، عقب مانده بودیم. ما باید این راه را در طول ۱۰ سال طی می کردیم و البته، با دادن قربانیا، بلاوقفه تا آنجا دویدیم که در مقابل فاشیسم، پیروزی خود و همه جهان را تأمین کردیم. به آمار و ارقام رجوع می کنیم. اگر سال ۱۹۱۳ را به مثابه مبنای رشد صنعتی مورد توجه قرار دهیم، این میزان، در سال ۱۹۳۹ در اتحاد شوروی به ۸/۹۰۸ درصد رسید. به منظور مقایسه، لازم به یادآوریست، که شاخص رشد در ایالات متحده آمریکا در این مدت ۱۲۰ درصد، در انگلیس، ۳/۱۱۳ درصد، در آلمان ۶/۱۳۱ درصد را نشان می دهد. در این دوره، تعداد تراکتورها از ۹/۲۱۰ هزار دستگاه تا ۴۸۳ هزار دستگاه، به عبارت دیگر، به اندازه بیش از دو برابر افزایش یافت.

**دوم-** نمی توان فقط ستالین را مسئول همه سختگیرها معرفی کرد. اینگونه ارزیابی از بنیان خود غلط است. علاوه بر این، این مسأله به لحاظ تاریخی اشتباه است. در زمانهای حاضر در باره قرار پلنوم جنوری سال ۱۹۳۸ کمیته مرکزی حزب کمونیست عموم کشوری (بلشویک) در مورد «اشتباهات سازمانهای حزبی در اخراج کمونیستها از حزب، در مورد برخورد فرمالیستی- بوروکراتیک نسبت به شکایات اخراج شدگان از حزب و در مورد تدابیر مربوط به رفع این نواقص» کمتر سخن گفته می شود. همین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست عموم کشوری (بلشویک) نواقص مربوط به سختگیرهای غیرقانونی علیه کمونیستهای صادق را نشان داد و در باره قرار شورای وزیران اتحاد شوروی و کمیته مرکزی حزب کمونیست عموم کشوری (بلشویک) مربوط به «دستگیرها، کنترلهای دادستانی و انجام بازجویی ها» که حکمیت کمیته های سه جانبه را لغو و آئین دادرسی را تنظیم نمود، نیز کمتر سخن به میان می آورند. در باره قطعنامه کنگره هیجدهم حزب کمونیست عموم کشوری (بلشویک) «دایر بر

«ساختار حزبی» نیز کمتر سخن گفته می شود. با این قطعنامه، کمیته مرکزی حزب کمونیست عموم کشوری (بلشویک) انحرافات در جریان سازندگی سوسیالیستی را تقبیح و آسیب دیدگان از آن را در رسانه ها تیرنه نمود و تغییرات قابل ملاحظه ای در نگرش درونی نظام به عمل آورد و آن را به طرز قابل ملاحظه ای دموکراتیک تر ساخت.

در باره تیرنه های انبوه اواخر دهه ۱۹۳۰ نیز کمتر کسی سخن می گوید. برای ارائه تصویر گویا، برخی رقمهای مربوط کاهش شدید مجازاتها در سالهای ۱۹۳۹-۱۹۴۰ را در اینجا ذکر می کنیم: آمارها، از کاهش تعداد محکومین تا ۱۰ برابر و از کاهش صدور احکام اعدام تا ۳ / ۱۶۲ برابر در مقایسه با سالهای ۱۹۳۸-۱۹۳۷ حکایت می کنند. **ایگور پنخالوف** می نویسد: در سال ۱۹۳۸، ۳۲۸۶۱۸ نفر به اتهام ارتکاب جرایم ضد انقلابی تیرباران شدند، اما در سال ۱۹۳۹، شمار محکومین به اعدام به ۲۵۵۲۳ نفر کاهش یافت. اگر بخواهیم جمع کل محکومین سیاسی را نشان بدهیم، بدین ترتیب بود که در سال ۱۹۳۸، ۵۵۴۲۵۸ نفر و در سال ۱۹۳۹، ۶۳۸۸۹۴ محاکمه شدند. حزب، تدابیری را برای مجازات متخلفان مجازاتهای بی اساس اتخاذ کرد. در این باره، منابع غیر کمونیستی نیز اطلاع می دهند. در سال ۱۹۳۹ مجموعاً ۷۳۷۲ نفر از سازمانهای امنیتی اخراج شدند. به سخن دیگر، ۹ / ۲۲ درصد آنها از لیست کارکنان حذف شدند و ۹۳۷ نفر از آنها به زندان افتادند و از اواخر سال ۱۹۳۸ رهبری کشور موفق شد بیش از ۶۳ هزار نفر از کارکنان وزارت کشور را که به کارهای پرونده سازی و باندبازی مشغول بودند، به دست دادگاه بسپارد که در نتیجه محاکمات، ۴۱ هزار نفر آنها اعدام شدند. بدین ترتیب، محکومان بیگناه نیز تیرنه گردیدند. به اساس گزارشهای اردوگاههای کار اجباری، در سال ۱۹۳۹ مجموعاً ۲۲۳۶۲۲ نفر از اردوگاهها آزاد گردیدند. البته، طبق برخی گزارشهای دیگر، ۸۳۷ هزار نفر آزاد گردیدند.

**ثالثاً-** مسائل اجتماعی- فلسفی را نمی توان به عرصه واقعیتهای تاریخی محدود کرد. نظریه اجتناب ناپذیری تشدید مبارزه طبقاتی، همانطور که فوقاً توضیح دادیم، از درک عمیق خود مقوله «مبارزه طبقاتی» ناشی می شود. علاوه بر آن، همانطور که در بالا به طور مستدل نیز ثابت کردیم، توسعه تاریخی کشور ما و به طور کلی، همه جهان این نظریه را به اثبات رساند. بنا بر این، تأکید بر این که فقط نظریه ستالینی مبارزه طبقاتی، دلیل اعمال سختگیرانه بود و خلاصه کردن این تئوری تنها به عرصه سیاسی، به عقیده ما، به معنی به سخره گرفتن مسائل جدی، طفره رفتن از ماهیت اجتماعی- فلسفی مسائل در عرصه واقعیتهای فوق العاده مورد اختلاف مسائل تاریخ سیاسی است.

**رابعاً-** ضد ستالینهای مشابه آنهایی که در بالا اشاره اش رفت، نمی خواهند واقعیت تشدید مبارزه طبقاتی در آن سالهای دشوار کشور ما را ببینند. به عنوان یک قاعده، آنها حوادث آن سالها را در بستر «اعدامهای بیرحمانه ستالینی...» به طور یک جانبه مورد ارزیابی قرار می دهند. ولیکن، طرح مسأله به این ترتیب که، چرا اعدام کرد، چه کسی را اعدام کرد، در چه شرایطی اعدام کرد و چگونه چنین تدابیری در اصول «حقیقت دوستی» و «انساندوستی» «ما» امکان پذیر شدند، حل نمی شوند. در هر حال، از نوکران حاکمیت بورژوازی (پلی، شبه دانشمندان علوم اجتماعی، فحاشان ستالین و دوره رهبری او را با نام دیگری جز نوکر نمی توان نامید)، حتی با داشتن القاب و عناوین دهان پر کن مثل «دکتر علوم»، «آکادمیسین»، دارندة فلان «مدال» و امثالهم که عمیقاً در حفظ جامعه تحت سلطه سرمایه دینفع هستند، چیزی غیر از آنچه که می گویند، نباید انتظار داشت. و اگر آنها با تجزیه و تحلیل علمی یک پدیده، بخواهند واقعیت را در مقابل مردم بیان کنند، یا از همه امکانات محروم می شوند و یا حداقل شغل خود را از دست می دهند. ما بدون این که بر روشهای اتکاء نموده و مجذوب کیفیتهای شخصی چنین



«دانشمندی» بشویم، برخی واقعیت‌های مرتبط با تئوری ستالینی تشدید مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی را برمی‌شماریم.

ما که در بالا، در باره «جنگ سرد» به مثابه یکی از اشکال تشدید مبارزه سخن گفتیم، در اینجا اضافه می‌کنیم که جنگ کبیر میهنی نیز مبارزه طبقاتی دولت میلیتاریستی سرمایه داری با دولت دیکتاتوری پرولتاریا بود. اینک به تشدید مبارزه طبقاتی در داخل به تناسب رشد نیروی سوسیالیسم و حمله آن به عناصر سرمایه داری می‌پردازیم. خلاف نظر بوخارین مبنی بر «رشد» کولاک در سوسیالیسم، واقعیتها چیز مطلقاً دیگری، تصویر کاملاً مخالف آن را در برابر چشمان ما به نمایش درمی‌آورند. همانطور که **اولگ موزاخین**، عضو انجمن مطالعات تاریخ سازمانهای امنیت ملی و نامزد علوم حقوقی می‌نویسد: «اگر در سال ۱۹۲۴، کولاکها به ۳۳۹ مورد عملیات تروریستی دست زدند، در سال ۱۹۲۵ تعداد اینگونه اقدامات را تا ۹۰۲ مورد افزایش دادند و در سال ۱۹۲۶ با کمی کاهش، به ۷۱۱ فقره رساندند. اما حوادث سالهای ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸ تصویر دیگری را به نمایش می‌گذارند. بدین ترتیب که در ۱۹۲۷، ۹۰۱ مورد و در مدت ۷ ماه نخست سال ۱۹۲۸، شمار عملیات تروریستی را به ۱۰۴۹ مورد رساندند. در سال ۱۹۲۹ نیز ۹۱۳۷ فقره حادثه تروریستی در اتحاد شوروی به ثبت رسید. نوع ترورهای سال ۱۹۲۹ بدین ترتیب بودند: قتل- ۹۷۸ مورد، مجروح- ۵۵۲ مورد، اقدام برای قتل- ۱۵۸۱، ضرب و شتم- ۲۷۴۵ مورد، آتش زدن- ۳۰۲۱ مورد، ویرانی و خرابی- ۳۸ مورد، انواع دیگر تخریب و غارت اموال عمومی- ۲۲۲ مورد. از مجموع ترورهای همان سال، ۳۹۸۶ مورد با امور تأمین نان، ۳۰۴۹ مورد نیز با تشدید مبارزه علیه زمینداری مرتبط بودند. اما در سال ۱۹۲۹، به خصوص در اواخر آن سال، رشد محسوس عملیات تروریستی برای مقابله با تعاونی‌گردنها مشاهده می‌شود و شمار آنها به ۸۹۱ فقره می‌رسد. برخی کاهشها در شمار عملیات تروریستی زمینداران که پس از بهبودی قابل ملاحظه در امر تأمین نان در ماههای نومبر و دسامبر سال ۱۹۲۹ مشاهده می‌شد، از جنوری سال ۱۹۳۰ در روستاها دوباره افزایش یافت. همزمان با تعاونی‌کردن، بر شمار عملیات تروریستی نیز افزوده شد. فقط در ماه جنوری سال ۱۹۳۰، به ۷۵۰ مورد و در ماه فیبروری به ۱۷۵۱ مورد رسید. در ماه اپریل چنین عملیاتی شهرستانها را نیز فرا می‌گیرد و در ده روز اول ۵۱۵ فقره می‌رسد. رشد شمار آتش زدنهای جنوری- اپریل سال ۱۹۳۰ در مقایسه با اقدامات مشابه ثبت شده در تمام سال ۱۹۲۹ بسیار چشمگیر بود. اگر از مجموع ۹۱۳۷ مورد اقدامات تروریستی سال ۱۹۲۹، فقط ۳۰۲۱ مورد آن را آتش زدنهای تشکیل می‌دادند، اما شمار اینگونه اقدامات تروریستی فقط در ماههای جنوری- اپریل سال ۱۹۳۰ به ۱۸۸۳ از مجموع ۴۳۶۵ فقره عملیات تروریستی رسید. در این عملیات اساساً ساختمانهای تعاونی کشاورزی، خانه‌های اعضای تعاونی و افراد فعال در امر تعاونی‌کردن به آتش کشیده می‌شدند. بدین ترتیب از ۴۳۶۵ مورد عملیات تروریستی، ۲۷۲۷ مورد آن، فعالان در امر تعاونی‌کردن و تنها ۸۴۸ مورد آن فعالان شوراها را هدف قرار می‌داد. ۹۸۰ فقره اموال کالخورها (تعاونی‌های کشاورزی دولتی. م) و ۷۷۰ فقره تأسیسات سازمانهای توده‌ئی آتش زده شدند. همه این واقعیتها مؤید آن است که مبارزه طبقاتی به تناسب رشد قدرت سوسیالیسم نه تنها در مقیاس جهانی، حتی در داخل کشور سوسیالیستی هم شدت می‌یابد و صحت کامل تئوری مبارزه طبقاتی ستالین در شرایط وجود سوسیالیسم را بار دیگر تأیید می‌کند.

ضمن جمع‌بندی تمام گفتار فوق الذکر، تأکید بر این نکته لازم است که تئوری ستالینی مبارزه طبقاتی در بلند مدت بهترین راهنما و بهترین قطب‌نمای حزب و خلق به شمار می‌آید. دقیقاً با در نظر گرفتن آن که ما تنها جامعه طبقاتی دارای منافع متضاد در این جهان نیستیم، منافعی نیز در نقطه مقابل هم قرار دارند و مبارزه طبقاتی، مبارزه

بین این منافع است و همین واقعیت که طبقات می‌رنده هیچ‌گاه حاکمیت خود را بدون مبارزه تحویل نمی‌دهند، حزب و خلقهای شوروی را به شناسائی دشمنان واقعی خلق و تحکیم پایه‌های میهن سوسیالیستی و ادار ساخت. تئوری ستالینی مبارزه طبقاتی توازن قوای نیروهای طبقاتی را مشخص کرد و به کشور امکان داد راه از «خیش تا بمب اتم» (و. چرچیل) را در مدت زمان کوتاهی ببیماید.

[http://pspa.ucoz.ru/publ/stalinskaja\\_teorija\\_klassovoj\\_borby\\_pri\\_socializme/4-1-0-63](http://pspa.ucoz.ru/publ/stalinskaja_teorija_klassovoj_borby_pri_socializme/4-1-0-63)

[/http://eb1384.wordpress.com/2012/05/17/](http://eb1384.wordpress.com/2012/05/17/)

۲۹ اردیبهشت ماه [ثور] ۱۳۹۱